

برر سی

جامعه‌شناسی زندگی دیوانی

● یا کارمند هستید یا دست‌کم هفته‌ای چند بار با کارمندان برخورد دارید. کارمند در جوامع مدرن واژه آشنا و فراگیری است. تصور عمومی او را کسی می‌داند که مستخدم یک اداره یا یک سازمان اداری دولتی است و شخصیت و زندگی خاص خود را دارد، از ساعت خواب تا تیپ لباس، خلق وخو، شکل کلام و نحوه رفتار. اگرچه واژه کارمند منحصر درباره سازمان‌های دولتی به کار نمی‌رود، عموماً چنین برداشتی از آن وجود دارد. مردم عادی یا به عبارتی دیگر مراجعان ادارات آنها را مجموعه انعطاف‌ناپذیری می‌دانند که همیشه دور از دسترس‌اند، ادای مقرراتی‌ها را درمی‌آورند و حتی گاه سنگدل به نظر می‌رسند. مع‌الوصف، با توجه به رفتارهای متنوع اداری در دولت‌های مختلف، کارمندان نیز یک شکل نیستند؛ از کارمندانی که نجسب و مقرراتی‌اند و صرفاً دنبال ترفیع مقام هستند تا کارمندانی که صمیمی و آسان‌گیرند و علاقه زیادی به خدمت دارند و حتی عده‌ای که در میان این دو سر طیف سرگردانند. به نظر می‌رسد جداکردن کارمندان از زمینه سیاسی و اجتماعی‌شان و قضاوت آنها با اتکا به فهم عرفی برخوردی شتاب‌زده است. به‌تازگی انتشارات علمی و فرهنگی کتابی منتشر کرده که مدعی است پژوهش‌های متعدد تصدیق می‌کنند که کارمندان واقعاً آن چیزی نیستند که مردم عادی تصور می‌کنند، باین‌حال نویسنده تاکید می‌کند توضیح این تفاوت بسیار دشوار است، زیرا اطلاعات ما درباره جامعه‌پذیری دیوانی بسیار ناچیز است. جامعه‌پذیری دیوانی یعنی فرآیندی که به‌واسطه آن افرادی‌که به بخش عمومی وارد می‌شوند دانش، برداشتها و رفتارهایی را در خود توسعه می‌دهند که برای فعالیت به‌عنوان کارمند بدان‌ها نیاز دارند. نویسنده اذعان دارد اگرچه درباره نحوه کار و اندیشه کارمندان چیزهایی می‌دانیم، درباره اینکه چگونه آنها در سازمان‌هایشان اجتماعی می‌شوند اطلاعات زیادی در دسترس نیست. دشوار بودن گفت چگونه کارمندان شخصیت‌های اداری خود را توسعه می‌دهند و گرایش‌های روانی و ساختارهایی که آنها برای رسیدن به شناختی از خود و کارشان استفاده می‌کنند کدام‌اند.

بنابراین پای پرسش‌های بسیاری به میان می‌آید، از جمله اینکه عوامل بیرونی تا چه حد به شخصیت کارمند شکل می‌دهند؟ کارکردن در اداره تا چه حد به پرورش گرایش‌های خاص منجر می‌شود؟ و سؤالاتی ازاین‌دست. پرسش‌هایی که زاخاری اوبرفیلد می‌کوشد در کتاب «جامعه‌پذیری دیوانی» به آنها پاسخ دهد. او پاسخ به این پرسش‌ها را مهم می‌داند چون مقامات منتخب (سیاسی) و مدیران دولتی مسئولیت اجرای طیف وسیعی از خدمات را به ادارات واگذار می‌کنند. در نظر نویسنده، شاید در حرف این رابطه ساده به نظر برسد، ولی در واقع این فرایند بی‌نهایت پیچیده‌ای است و آزادی عمل قابل ملاحظه کارمندان یکی از اصلی‌ترین عناصری است که بر این پیچیدگی می‌افزاید. اگر مقامات منتخب قوانین را تصویب می‌کنند و مقامات منصب (مدیران دولتی) درباره نحوه دستیابی به اهداف، دستورالعمل‌های لازم را به کارمندان می‌دهند، در نهایت کارمندان هستند که درباره معنای قوانین و نحوه اجرای آنها در عمل تصمیم می‌گیرند. نویسنده نتیجه می‌گیرد درک درست سیاست‌های عمومی نیازمند مطالعه این موضوع است که کارمندان چه کسانی هستند و چگونه ساخته می‌شوند؟

این کتاب برای مطالعه جامعه‌پذیری دیوانی، به تحلیل داده‌های طولی‌ای می‌پردازد که از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ در یکی از شهرهای بزرگ آمریکا جمع‌آوری شده است. شهری که این پژوهش در آنجا صورت می‌گیرد از نظر مردم‌شناختی شبیه سایر شهرهای بزرگ آمریکاست. از نظر سیاسی نیز این شهر نه پیشرو است و نه عقب‌مانده. اگرچه طرح پژوهشی این کتاب محدودیت‌های قابل توجهی دارد، با توجه به داده‌های کمی و کیفی که ارائه می‌دهد، برای کاوش درباره جامعه‌پذیری دیوانی مفید به نظر می‌رسد. این کتاب با کاوش درباره حتمالاتی که دو مجموعه از کارمندان دوی‌پایه، یعنی افسران پلیس و مددکاران اجتماعی، در دو سال اول استخدام پشت سر می‌گذارند، به این موضوع می‌پردازد. همچنین کتاب به بررسی یک منازعه مهم می‌پردازد، یعنی فرضیه‌های رقیبی که ریشه در دیدگاه‌های نهادی و خلقی دارد. به‌علاوه با کاوشی که در شخصیت‌های اداری کارمندان کهنه‌کار می‌کند، تحلیل‌هایی تجربی ارائه می‌دهد. نویسنده به کمک این کارمندان به الگوهایی از تفکر در هر سازمان پی می‌برد که کارمندان مجرب را متحد می‌کند. پس از کارمندان کهنه‌کار نوبت به کارمندان جدیدالورود می‌رسد که در دو سال اول خدمت به سر می‌برند و نویسنده می‌کوشد هیوت‌های اداری و نیز شخصیت‌های اداری آنها را بررسی کند. نکته جالب درباره کارمندان جدیدالورود این است که شواهد موجود نشان می‌دهد آنها بخش اعظم شخصیت اداری خود را پیش از ورود به سازمان‌ها برای حفظ و تداوم موجودیت خویش به انتخاب‌های فردی بستگی دارد.



جامعه‌پذیری دیوانی

زاخاری اوبرفیلد

ترجمه: محمد صفار

ناشر: علمی و فرهنگی

چاپ اول: ۱۳۹۷

قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان

اندیشه

نگاهی به کتاب «کیفیت زندگی»

درباره معنای زندگی خوب



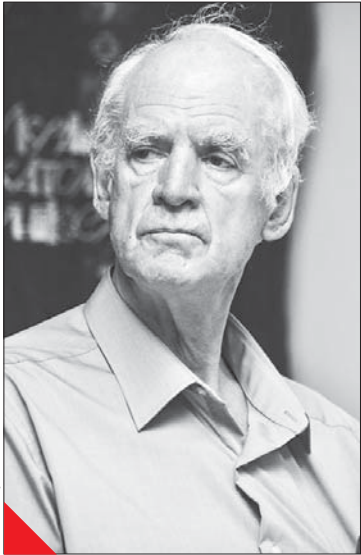
مارتا نوسبام

درباره «رویکرد توانمندی» است که سن آن را طرح کرده است. زندگی یک فرد را می‌توان ترکیبی در نظر گرفت از «اعمال» و «بودن» که به طور کلی «عملکردها» نامیده می‌شود. این عملکردها از موضوعاتی ابتدایی همچون برخورداری از تغذیه خوب و سالم‌بودن آغاز می‌شوند و تا اعمال پیچیده‌ای همچون داشتن عزت نفس، حفظ کرامت انسانی، مشارکت در زندگی اجتماعی و غیره ادامه می‌یابند. توانمندی هـر فرد به ترکیب‌های بدیل گوناگونی از عملکردهایی بر می‌گردد که او می‌تواند هر یک از آنها را انتخاب کند. توانمندی شخص، به این معنا، با آن آزادی که او در انتخاب این با آن شیوه زندگی دارد همخوان است. کوهن به این بحث می‌پردازد که چرا باید در این جهت حرکت کرد و نه در جهت پذیرش معیارهای سنتی مثل درآمد، فایده، منابع و موهبت‌های اولیه. اما در پایان می‌پرسد آیا این انگاره آزادی‌گونه توانمندگانی که مقالاتشان در این مجموعه گردآوری شده همگی بر این نظرنند که به پیچیدگی‌های فراوان حوزه رفاه باید توجه کرد و در کنار بهره‌گیری از اقتصاد و جامعه‌شناسی و روانشناسی باید از ابزارهای فلسفی – هم فلسفه علم و هم فلسفه اخلاق – برای یافتن راه‌حل‌هایی که شمول گسترده دارند مدد گرفت تا اولاً به نام آنچه نسبیت‌آوری محض نامیده می‌شود نیفتیم، وثانیاً به بهانه این پیچیدگی‌ها از منافع و اهمیت سیاست‌گذاری در حوزه رفاه چشم‌پوشیم. این کتاب اخیراً با ترجمه حسن فشارکی که پیش از این برخی از دیگر آثار مهم آمارتیا سن از جمله «اخلاق و اقتصاد، و برابری و آزادی،» و «توسعه و آزادی» را به فارسی برگردانده بود و وارد بازار نشر شده است. در ابتدای کتاب مقدمه‌ای از سن و نوسبام آمده که محورهای مورد بحث در مقالات کتاب را توضیح می‌دهد. کتاب به دو بخش کلی تقسیم شده است، مقالات بخش اول به مسائل نظری حوزه رفاه همچون کامیابی و ملک‌های مناسب جهت ارزیابی کیفیت زندگی می‌پردازد و مقالات بخش دوم درباره نحوه اجرای این الازم‌ها در بطن سنت‌های مختلف و پرهیز از افتادن به ورطه نسبیت‌گرایی است. بعد از هر مقاله، یادداشت کوتاهی در شرح و نقد مقاله مذکور آمده است.

زندگی‌ها و توانمندی‌ها

کتاب «کیفیت زندگی» در حقیقت بسط و تکمیل ایده‌های جان رالز و بررسی تغییراتی است که بعد از انتشار کتاب «نظریه‌ای در باب عدالت» در این حوزه صورت گرفته است. انتشار کتاب «نظریه‌ای در باب عدالت»، در سال ۱۹۷۱، نقطه عطفی در فلسفه سیاسی معاصر بود. پیش از انتشار این کتاب، فلسفه سیاسی تحت سیطره فایده‌باوری قرار داشت، نظریه‌ای که اهداف سیاست‌گذاری اجتماعی را بیشینه‌کردن رفاه می‌داند. فایده‌باوری دارای دو ویژگی است که رالز ناقد آنها بود. نخست خصلت کل‌گرایانه آن بود، یعنی بی‌توجهی‌اش به الگوی توزیع رفاه، که به معنای آن است که نابرابری در توزیع رفاه هیچ نیازی به تبیین ندارد. دوم اینکه رالز مخالف این پیش‌فرض فایده‌باوری بود که رفاه جنبه‌ای از وضعیت نبوده، دقیقاً نوعی نظریه هنجارگذاری است. رالز برابری را جایگزین کل‌نگری و موهبت‌های اولیه را جایگزین رفاه کرد و معتقد بود باید ارزیابی هنجاری را با شاشه‌هایی جدید (موهبت‌ها به جای مقادیر رفاه) و تابعی جدید (برابری به جای کل‌نگری) انجام داد. رالز تحلیل خود را با تفاوت موجود میان نظریات سیاسی لیبرالی و غیرلیبرالی‌ای شروع می‌کند. در نظریه لیبرالی، هدف دولت آن است که اجازه دهد هر شهروندی دریافت خود را از «امر نیک» دنبال کند. در نظریه غیرلیبرالی، دریافت خاصی از امر نیک از لحاظ فلسفی تثبیت می‌شود و هدف دولت عبارت است از تحقق‌بخشیدن به آن دریافت. رالز اشاره می‌کند که فایده‌باوری کلاسیک، دقیقاً نوعی نظریه غیرلیبرالی است، زیرا نبودن حداکثر ساختن لذت را به‌مثابه حقیقتی فرض می‌کند که هم از لحاظ فلسفی تثبیت شده و هم می‌تواند خط مشی سیاسی را توجیه کند. نظریه ارسطویی که هدف دولت را تعلیم و تربیت شهروندان برای یک زندگی بافضیلت می‌داند با نظریه مارکسیستی که هدفش شکوفایی انسان است، نیز جزو نظریه‌های غیرلیبرالی‌اند. این نظریه‌ها دریافت خاصی از زندگی خوب دارند، دریافتی که هم بتواند تثبیت شود و هم بتواند اعمال زور توسط دولت را توجیه کند. رالز در مقابل به تعریف نظریه‌ای لیبرالی می‌پردازد که تکثر دریافت‌های متفاوت و مخالف، و حتی غیرقابل مقایسه، از امر نیک را مجاز می‌داند.

مقالات جداگانه کوهن و آمارتیا سن در بخش اول

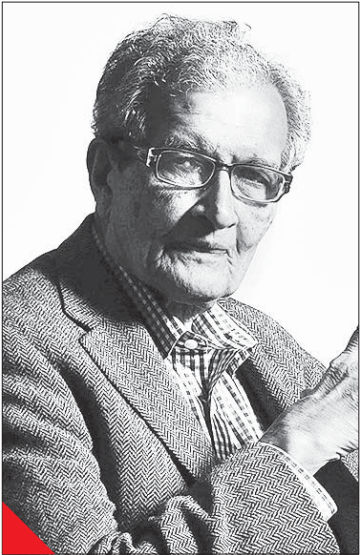


جان راولز

رویکردهای سوئدی و فلاتندی تفاوت‌های باارزی با هم دارند اما در عدم تاکیدشان بر ثروت و فایده و در تاکیدشان بر شیوه‌هایی که مردم با تمسک به آنها می‌توانند در حوزه‌های گوناگون کارکرد داشته باشند توافق دارند و اصرار می‌ورزند که هر نوع معیار مطلوب کیفیت زندگی باید معیاری چندگانه باشد و مولفه‌های متمایز غیرقابل تقلیل به یکدیگر را به رسمیت بشناسد. تحقیق جامع دان بروک درباره معیارهای کیفیت زندگی در حوزه مراقبت سلامت، علاوه بر مسائل دیگر، همگرایی دیگری را نشان می‌دهد، زیرا پزشکان و فلاسفه‌ای که در جست‌وجوی بهترین شیوه ارزیابی کیفیت زندگی بیماران هستند بیش از پیش به فهرستی از توانمندی‌های کارکردی روی آورده‌اند که بی‌شباهت نیست به آنچه در ادبیات مربوط به توانمندی و در نظر و عمل دانشمندان علوم اجتماعی کشورهای اسکندیناوی مشاهده می‌شود. حوزه مراقبت بهداشتی زمینه‌ای غنی جهت مقایسه، تقابل و ارزیابی رویکردهای متفاوت در اختیار ما می‌گذارد. بروک در مقاله «معیارهای کیفیت زندگی در مراقبت سلامت و اخلاق پزشکی»، تلاش می‌کند برخی از درونمایه‌های اصلی برداشت‌های کیفیت زندگی مندرج در ادبیات اخلاق پزشکی و سیاست‌گذاری سلامت را در پیوند با یکدیگر قرار دهد. او آزادی اراده را در حوزه تصمیم‌گیری در مورد معالجه و محوریت ظرفیت شخص در مقام اشکال گوناگون نارضایتی و انتقاد برخاسته از بطن یک جامعه است و هر کدام از این اشکال انتقادی در دربرگیرنده داده‌هایی مهم برای درک مفهوم زندگی در جامعه مورد نظر است

مقاله توماس اسکنلون که ارتباطی نتگاتنگ با منظره در مورد فایده در بخش اول دارد در این ادعا تردید می‌کند که میل تنها معیار کیفیت زندگی است و به جای آن به بررسی رویکردی مبتنی بر وارسی نقادانه «فهرستی خودنیاده» از عناصری می‌پردازد که زندگی انسان را ارزشمند می‌کند. چارلز تیلور، فیلسوف کانادایی معاصر که به خاطر نظریاتش در حوزه فلسفه سیاسی و فلسفه علوم اجتماعی مشهور است، در مقاله‌ای با عنوان «تیین و خرد عملی» به شکل‌های استدلالی می‌پردازد که مردم برای نشان‌دادن برتری یک شیوه زندگی بر شیوه‌های دیگر به کار می‌برند. او در این مقاله به طرح پرسشی حساسیت‌برانگیز می‌پردازد: اگر افرادی پیدا شوند که در پایه‌ای‌ترین و حیاتی‌ترین درون‌یافت اخلاقی ما سهیم نباشند تکلیف چیست؟ او معتقد است که الگوی ضمنی ما از خرد عملی نقشی مهم در عهده دارد و هرجند این قبیل استدلال‌ها همواره در متن تاریخی خاصی صورت می‌گیرند و از آن ساختار قیاسی که ما برای استدلال‌های درست علمی قایلیم بی‌بهره‌اند اما به باور او کاملاً منطقی و معقول‌اند و می‌توانند با موفقیت نشان دهند که برخی شیوه‌های انجام امور واقعاً بهتر از شیوه‌های دیگری است. او سپس به تشریح دو نوع خرد عملی «برهانی» و «اَقناعی» می‌پردازد.

در آخرین مقاله، با عنوان «فضائل غیرنسبی: رویکردی ارسطویی»، مارتا نوسبام سراخ یکی از تبیین‌های مهم از کیفیت زندگی می‌رود که بر حسب فهرستی از کارکردهای پایه‌ای انسان (منتسب به ارسطو) بیان می‌شود و ادعای اعتبار برای کل جامعه بشری دارد. او ارسطو را بزرگ‌ترین مدافع رویکرد اخلاقی مبتنی بر مفهوم فضیلت می‌داند و معتقد است «آار وی دقت را با وضعیت انضمامی، قدرت تئوریک را با حساسیت نسبت به شرایط واقعی زندگی و ترکیب انسان در تمام تکرر، تنوع و نابایداری‌اش درگیر کرده است.» نوسبام در ادامه، نکته افتراق چشمگیری را که بین ارسطو و نظریه معاصر فضیلت وجود دارد نشان می‌دهد. ارسطو مدافع نظریه اخلاقی مبتنی بر فضایل و توصیفی عینی و واحد از خیر بشریا شکوفایی انسان بود. به همین دلیل کسانی که مایلند از شکوفایی محلی به شیوه‌های عقلانی انتقاد کنند و انگاره پیشرفت اخلاقی را مطرح کنند، بسیار زود متوجه خواهند شد که اخلاق‌شناسی معطوف به فضیلت کمک چندانی به آنان نمی‌کند. مثلاً اگر قرار باشد وضعیت زنان، به آن شکل که توسط سنت‌های محلی در بسیاری از نقاط جهان تثبیت شده، اصلاح شود، اگر قرار باشد سن برده‌داری و نازیباری نژادی، عدم تسامح مذهبی، دریافت‌های خشن و جنگ‌جوانه از مردانگی و هنجارهای نابرابر توزیع مادی تحت عنوان خرد عملی مورد انتقاد قرار گیرند، این انتقاد باید از دیدگاهی کانتی یا فایده‌باورانه انجام گیرد، نه از طریق رویکرد ارسطویی. به عقیده نوسبام، هر چند ارسطو خود با استدلال‌های ظرفیت نسبیت‌باوران فرهنگی معاصر که می‌توانستند علیه تبیین او به کار روند مواجه نبود – مثلاً این استدلال که حتی همین تجربیات پایه‌ای انسان از قیل استدلال‌کردن و میل‌داشتن در جوامع متفاوت به انحاء متفاوت ساخته و تجربه می‌شوند – ولی باز هم می‌توان از تبیین او به عنوان پاسخی قانع‌کننده به این قبیل اعتراضات و در راستای اصلاح نظریه عدالت بهره برد.



آمارتیا سن

روش اثباتی نداشته باشد، بی‌معنا بدانیم در آن صورت بیشتر علوم نظری بی‌معنا خواهند بود. در مقابل، والزر در مقاله «عنیت و معنای اجتماعی» مدافع شکلی تعدیل‌شده از نسبیت‌باوری است که در آن، به هر حال توجه زیادی به اشکال گوناگون انتقاد و نارضایتی شده که ممکن است از بطن یک جامعه برخیزد. هر قدر هم که این صداهای مخالف گنگ و نامفهوم باشند، به زعم او باید به عنوان داده‌هایی مهم برای درک مفهوم زندگی خوب از نظر کل آن جامعه محسوب شوند. در این مقاله روایتی از «معنای اجتماعی» ارائه شده که می‌تواند اساس نظریه عدالت توزیعی را تأیید کند که والزر پیش‌تر در کتاب «حوزه‌های عدالت» مطرح کرده بود. او برای دستیابی به مفهوم زندگی خوب در جامعه‌ای واحد از گونه‌ای نسبیت‌باوری تعدیل‌شده حمایت می‌کند که متضمن اشکال گوناگون نارضایتی و انتقاد برخاسته از بطن یک جامعه است و هر کدام از این اشکال انتقادی در دربرگیرنده داده‌هایی مهم برای درک مفهوم زندگی در جامعه مورد نظر است

مقاله توماس اسکنلون که ارتباطی نتگاتنگ با منظره در مورد فایده در بخش اول دارد در این ادعا تردید می‌کند که میل تنها معیار کیفیت زندگی است و به جای آن به بررسی رویکردی مبتنی بر وارسی نقادانه «فهرستی خودنیاده» از عناصری می‌پردازد که زندگی انسان را ارزشمند می‌کند. چارلز تیلور، فیلسوف کانادایی معاصر که به خاطر نظریاتش در حوزه فلسفه سیاسی و فلسفه علوم اجتماعی مشهور است، در مقاله‌ای با عنوان «تیین و خرد عملی» به شکل‌های استدلالی می‌پردازد که مردم برای نشان‌دادن برتری یک شیوه زندگی بر شیوه‌های دیگر به کار می‌برند. او در این مقاله به طرح پرسشی حساسیت‌برانگیز می‌پردازد: اگر افرادی پیدا شوند که در پایه‌ای‌ترین و حیاتی‌ترین درون‌یافت اخلاقی ما سهیم نباشند تکلیف چیست؟ او معتقد است که الگوی ضمنی ما از خرد عملی نقشی مهم در عهده دارد و هرجند این قبیل استدلال‌ها همواره در متن تاریخی خاصی صورت می‌گیرند و از آن ساختار قیاسی که ما برای استدلال‌های درست علمی قایلیم بی‌بهره‌اند اما به باور او کاملاً منطقی و معقول‌اند و می‌توانند با موفقیت نشان دهند که برخی شیوه‌های انجام امور واقعاً بهتر از شیوه‌های دیگری است. او سپس به تشریح دو نوع خرد عملی «برهانی» و «اَقناعی» می‌پردازد.

در آخرین مقاله، با عنوان «فضائل غیرنسبی: رویکردی ارسطویی»، مارتا نوسبام سراخ یکی از تبیین‌های مهم از کیفیت زندگی می‌رود که بر حسب فهرستی از کارکردهای پایه‌ای انسان (منتسب به ارسطو) بیان می‌شود و ادعای اعتبار برای کل جامعه بشری دارد. او ارسطو را بزرگ‌ترین مدافع رویکرد اخلاقی مبتنی بر مفهوم فضیلت می‌داند و معتقد است «آثار وی دقت را با وضعیت انضمامی، قدرت تئوریک را با حساسیت نسبت به شرایط واقعی زندگی و ترکیب انسان در تمام تکرر، تنوع و نابایداری‌اش درگیر کرده است.» نوسبام در ادامه، نکته افتراق چشمگیری را که بین ارسطو و نظریه معاصر فضیلت وجود دارد نشان می‌دهد. ارسطو مدافع نظریه اخلاقی مبتنی بر فضایل و توصیفی عینی و واحد از خیر بشریا شکوفایی انسان بود. به همین دلیل کسانی که مایلند از شکوفایی محلی به شیوه‌های عقلانی انتقاد کنند و انگاره پیشرفت اخلاقی را مطرح کنند، بسیار زود متوجه خواهند شد که اخلاق‌شناسی معطوف به فضیلت کمک چندانی به آنان نمی‌کند. مثلاً اگر قرار باشد وضعیت زنان، به آن شکل که توسط سنت‌های محلی در بسیاری از نقاط جهان تثبیت شده، اصلاح شود، اگر قرار باشد سن برده‌داری و نازیباری نژادی، عدم تسامح مذهبی، دریافت‌های خشن و جنگ‌جوانه از مردانگی و هنجارهای نابرابر توزیع مادی تحت عنوان خرد عملی مورد انتقاد قرار گیرند، این انتقاد باید از دیدگاهی کانتی یا فایده‌باورانه انجام گیرد، نه از طریق رویکرد ارسطویی. به عقیده نوسبام، هر چند ارسطو خود با استدلال‌های ظرفیت نسبیت‌باوران فرهنگی معاصر که می‌توانستند علیه تبیین او به کار روند مواجه نبود – مثلاً این استدلال که حتی همین تجربیات پایه‌ای انسان از قیل استدلال‌کردن و میل‌داشتن در جوامع متفاوت به انحاء متفاوت ساخته و تجربه می‌شوند – ولی باز هم می‌توان از تبیین او به عنوان پاسخی قانع‌کننده به این قبیل اعتراضات و در راستای اصلاح نظریه عدالت بهره برد.

اندیشه

نگاهی به کتاب «کیفیت زندگی»

درباره معنای زندگی خوب

گفته‌ها

جایگاه فلسفه در دانشگاه است

● **کریم مجتهدی**، فلسفه هم در غرب و هم در ایران، پیش از هر چیزی، فعالیتی دانشگاهی یا حوزوی است. فلسفه به‌طور مستقیم با مردم عادی و کوچه‌بازار در ارتباط قرار نمی‌گیرد و تنها می‌کوشد فیلسوفان را طرف خطاب خود قرار دهد. فیلسوفان الزاماً شهرت عامه ندارند و تنها در میان اهالی فلسفه شناخته می‌شوند. اما مسئله‌ای که موجب می‌شود فلاسفه شهرت روزمره پیدا کنند درگیرشدن آنها با مسائل سیاسی است. واقعیت این است که جایگاه پرداخت به مسائل سیاسی در رسانه‌هاست. براین‌اساس، چنان‌چه فیلسوفی در مورد موضوعی سیاسی واکنشی اعم از موافقت یا مخالفت نشان دهد، به روزنامه‌ها و به «فضای رسانه‌ای» کشیده می‌شود و به‌تدریج در میان عامه شهرت می‌یابد. این در حالی است که هم فیلسوفان و هم نفس فلسفه نمی‌توانند شهرت عامه داشته باشد جز اینکه با مسائل سیاسی توأم شود. برای مثال، هایدگر از جمله متفکرانی است که در دوره‌ای تب آن نه‌تنها در جامعه ما که در تمام جهان بالا گرفت و هنوز هم تا حدی این جریان وجود دارد. کتاب‌های بسیاری از او ترجمه شد و محور بسیاری از رسانه‌ها و بیان‌نامه‌ها قرار گرفت. اما آیا تمام شهرت او به دلیل آرای خاص او در فلسفه بود؟ بی‌شک چنین نیست. ذکر این نکته نیز ضروری است که هایدگر یک متفکر بزرگ و مبتکر است و کل تاریخ فلسفه را با ضوابط جدیدی مورد قضاوت دوباره قرار داده، به‌طوری‌که می‌توان گفت فلسفه با هایدگر معنای تازه‌ای یافته است. اما همه اینها، دلیل شهرت او در میان مردم نیست. هایدگر وقتی استاد دانشگاه بود، عملاً به حمایت از نظام سیاسی و دولت وقت آلمان برخاست و همین امر عامل شهرت او شد. منظور این است که فلاسفه شهرت‌شان را از رسانه‌ها و مطبوعات دارند نه از دانشگاه. وقتی از مرز دانشگاه به مرز رسانه‌ها و به‌ویژه روزنامه‌ها پا می‌گذارند، برای مردم جذابیت می‌یابند. اما وقتی در مورد مباحث تخصصی‌شان چیزی می‌گویند حتی اگر بسیار مهم و تأثیرگذار هم باشند، چون به فضای رسانه‌ای کشیده نمی‌شود، چندان هم مورد اقبال عمومی واقع نمی‌شود.

براین‌اساس، نباید فلاسفه را بر اساس شهرت ظاهری‌شان قضاوت کرد. استاد هایدگر، یعنی هوسرل، شاید به‌مراتب نوآوری‌های بیشتری در زمینه فلسفی داشته باشد اما چون خود را به سیاست گره نزد، چندان هم شهرت نیافت. واقعیت این است که وقتی فلسفه از زمینه تخصصی‌اش کاسته شود، به کوچه و بازار می‌آید و اصالت علمی خود را از دست می‌دهد، جایگاه فلسفه در دانشگاه است و دانشگاه باید شخصیت علمی خود را حفظ کند.

تداوم اندیشه در گرو نقد

● **سیاوش جمادی**، اقبال یکباره به یک فیلسوف خاص چندان در جامعه ما موضوعیتی ندارد، چراکه جامعه ما اساساً کتابخوان نیست. تنها اقلیت نادری داریم که کتاب را جزو ملزومات زندگی خود می‌دانند و این اقلیت هم عموماً به طبقه متوسط تعلق دارند. اما در خصوص اینکه چرا این طبقه کتابخوان به‌یکباره به یک متفکر خاص توجه نشان می‌دهد و به تشک فیلسوف مترجم تشخیص می‌دهند که یک متفکر غربی مسائلی را مطرح کرده که برای آن زمان جامعه ما بسیار قابل تأمل است و اندیشه او می‌تواند در حل و درک مسائل آن روز جامعه ما راهگشا باشد. این‌گونه مترجم‌ها، خود سؤزه‌هایی هستند که اتفاقاً بیشتر هم فکر می‌کنند و می‌کوشند خودآئین و مستقل عمل کنند تا اینکه تابع جریان باشند. این خودآئینی باعث می‌شود تا دیگران را هم در آنچه مهم تلقی کرده‌اند سهیم کنند. ازاین‌رو، آرای یک متفکر در زمان مشخصی رواج پیدا می‌کند، ممکن است بعد از مدتی نیز به فراموشی سپرده شود.

در زمینه فلسفه باید گفت فیلسوفانی که در ایران مورد توجه قرار گرفته‌اند اغلب زمانمند نبوده‌اند. به‌عنوان مثال، نیچه زمان ندارد و همواره تفسیر می‌شود، گویی هرقدر زمان می‌گذرد به او توجه بیشتری می‌شود. پژوهش‌های پدیدارشناسی برخلاف افرادی که از پایان پدیدارشناسی سخن می‌گویند، معتقدند، پدیدارشناسی در زمانه ما از نو متولد می‌شود. اینکه متفکرِی خاص مدتی مورد توجه قرار می‌گیرد و بعد متفکر دیگری جای آن را می‌گیرد، امری منفی تلقی نمی‌شود. در خود اندیشه نیز کمابیش همین‌طور است. اندیشه می‌شود. چنان که نقاش بستگی دارد. به این معنا که متفکری مسائلی را مطرح می‌کند، این مسائل مورد بحث و کاوش و البته اقبال قرار می‌گیرد، اما پس از مدتی متفکر دیگری ظهور می‌کند و آرای متفکر پیشین را به‌طور بنیادین به نقد می‌کشد و خود جایگزین او شده تا کانون توجه اهالی اندیشه می‌شود. چون در ایران این تداوم اندیشه و نقد وجود ندارد، چنان به نظر می‌رسد که گویی عده‌ای خوشه‌چینی کرده‌اند و متفکرانی را معرفی کرده‌اند که هیچ ارتباطی با مسائل جامعه ما ندارند. اما حقیقت ماجرا چیزی جز سیر تداوم اندیشه نیست.

منبع: ایران‌انلاین